

سعی بی حاصل

در تفسیر شعر حافظ

داریوش فرضی پور

خورشید چو آن خال سیه دید به دل گفت

ای کاج که من بودمی آن هندوی مقبل^۴
معنی: خورشید که دل انسان را که جایگاه خداست، مشاهده کرد
افسوس خورد و گفت ای کاش که من خورشیدبودن خود را رها
می کردم و تبدیل به آن دل می شدم.

پی نوشت‌ها

- ۱- شرح غزل‌های حافظ، دکتر حسین علی هروی، ج ۲، ص ۱۲۷
- ۲- مرصاد العباد به اهتمام دکتر ریاحی، ص ۵۸۱
- ۳- سیاه
- ۴- شرح غزل‌های حافظ، دکتر حسین علی هروی، ج ۲، ص ۱۲۷۱.

پاسخی به مقاله‌ی

«سعی بی حاصل در تفسیر شعر حافظ»

پرویز خجندی مقدم

آقای داریوش فرضی پور در نوشته‌ی غیرمستند و نامدلگ
درباره‌ی بیت زیر از حافظ:
روز ازل از کلک تو یک قطره سیاهی

بر روی مه افتاد که شد حل مسائل
و ظاهراً در نقد مقاله‌ی من درباره‌ی همین بیت، چاپ و منتشر
شده در شماره‌ی پیاپی ۲۴ ماهنامه‌ی گرمی حافظ، سعی مرا در
رسیدن به معنی بیت بی حاصل دانسته‌اند.

من ابتدا از اظهار محبت ایشان که نادیده و ناشناخته مرا دوست
عزیز و بزرگوار خوانده‌اند، تشکر می‌کنم. ولی از ایشان گله‌مندم که
مقاله‌ی مرا در نهایت بی‌دقتی مطالعه نموده‌اند، و شاهد گفته‌ی من
این است که ایشان ژرف ساخت جمله‌ی مرکب تشکیل‌دهنده‌ی بیت
یعنی «روز ازل که مسائل حل شد یک قطره سیاهی از کلک تو بر روی
مه افتاد» را که بعد از انتقال جمله‌ی موصولی «که شد حل مسائل»
توسط من به جایگاه دستوری آن به‌دست آمده، به‌عوض معنی بیت
معرفی کرده‌اند و از معنی‌ی که من از بیت نموده‌ام در راه معنی کردن
بیت، به نفع خود استفاده نموده‌اند. لطفاً به هر دو معنی بیت از من و
جناب فرضی پور توجه کنید: خداوند در روز ازل و در هنگام آفریدن و
نگاشتن انسان به‌دست خود، خالی سیاه بر چهره‌ی شاه‌یجیی مظفری
نقش کردی،...

و معنی بیت از آقای فرضی پور: «روز ازل که خداوند مشغول
خلقت انسان بود، از خامه‌ی آفرینش الهی یک قطره بر روی پیکر آدم
(= ماه) افتاد و تبدیل به دل شد برای انسان، دلی که بعدها جایگاهی
شد برای خدانشناسی و حل مسائل هستی و از این قبیل...» در این که
نویسنده‌ی محترم مقاله جمله‌ی اول این معنی را از نوشته‌ی من

روز ازل از کلک تو یک قطره سیاهی

بر روی مه افتاد که شد حل مسائل^۱
□ نظر خوانندگان عزیز را به ماهنامه‌ی وزین حافظ، شماره‌ی
۲۴ جلب می‌نمایم. در آن ماهنامه دوست عزیز و بزرگوارم جناب آقای
پرویز خجندی مقدم سعی در معنی کردن بیت فوق کرده‌اند و این بیت
را از زمره ابیات مشکل دیوان حافظ به شمار آورده و نظر ۹ نفر از
حافظ‌شناسان این مرز و بوم را در آن مقاله آورده که برای جلوگیری از
تکرار مکررات از آوردن آن معذوریم.

در آخر نیز حضرتشان چنین بیت را معنی کرده‌اند که: «بیت از
یک جمله‌ی مرکب تشکیل شده که حرف «که» در آن حرف ربط
موصولی است نه حرف ربط وابستگی به این شکل که روز ازل که
مسائل حل شد از کلک تو یک قطره سیاهی بر روی مه افتاد».

متأسفانه با تمام احترامی که برای ایشان قائل هستم، باید بگویم
پس و پیش کردن یک حرف نه این که مشکلی از بیت حل نکرده، بلکه
از همان اندک معنی اولیه هم ساقط شده و این معنی جدید برای
این جانب قابل هضم و فهم نیست.

همان‌گونه که می‌دانیم یکی از خصایص شعر حافظ در آمیختن
نکات عرفانی در هنگام مدح است، برعکس سعدی که در آمیختن
نکات تربیتی در هنگام مدح است و برای روشن شدن معنی به شرح
یک اصطلاح عرفانی خواهیم پرداخت و اگر بتوانیم معنی دقیقی از
«یک قطره سیاهی» ارائه بدهیم، شعر خود به خود معنی خواهد شد.
در اصطلاح عرفا دل یا همان قلب به دلیل شکل ظاهریش به
قطره تشبیه شده است و این رباعی خواجه افضل‌الدین کاشانی مبین
این معنی است.^۲

از شب‌نم عشق خاک آدم گل شد

صد فتنه و شور در جهان حاصل شد

صد نشتر عشق بر رگ روح زدند

یک قطره فرو چکید نامش دل شد

مورد قابل بحث این که دل یا همان قلب به علت رنگ ظاهری
سیاه رگ‌ها همیشه به یک قطره‌ی سیاه تشبیه شده و سوید ای^۳ دل
نشأت گرفته از این باور است. دکتر منوچهر دانش‌پژوه در فرهنگ
اصطلاحات عرفانی خود اصطلاح عرفانی سویدارا قلب معنی
کرده‌اند. (رجوع شود به صفحه‌ی ۴۴ همین کتاب)

با این تفاسیر بیت مذکور چنین معنی می‌شود: «روز ازل که خداوند
مشغول خلقت انسان بود، از خامه‌ی آفرینش الهی یک قطره بر روی
پیکر آدم (= ماه) افتاد و تبدیل به دل شد برای انسان، دلی که بعدها
جایگاهی شد برای خدانشناسی و حل مسائل هستی و از این قبیل...»
نکته‌ی آخر این که بیت بعدی غزل مورد نظر مبین همین معنی است.

گرفته‌اند، جای هیچ تردیدی نیست. ایشان نه قبل و نه بعد از معنی کردن بیت هیچ اشاره‌ی نکرده‌اند که جمله‌ی «روز ازل که خداوند مشغول خلقت انسان بود» را از کجا آورده‌اند، زیرا چنین مفهومی در ظاهر الفاظ و سازه‌های بیت وجود ندارد.

آقای فرضی‌پور که در دریافت این جمله، زحمتی را متحمل نشده‌اند، تشخیص هم نداده‌اند که این جمله حاصل جمله‌ی «روز ازل که شد حل مسائل» است که از جابه‌جایی جمله‌ی موصولی «که شد حل مسائل» و بردن آن به بعد از هسته‌ی آن قید روز ازل به دست آمده که ایشان از سر بی‌دقتی این تغییر جای دادن جمله‌ی موصولی را «پس و پیش کردن یک حرف» نوشته‌اند، در حالی که من به کمک چند بیت از فصل‌های آفرینش عالم و انسان در **شاهنامه**، و قسمتی از نوشته‌ی نجم‌دایه در **مرصادالعباد** در چه‌گونگی خلق شدن انسان، نشان داده‌ام که جمله اشاره به خلق شدن انسان در روز ازل است. اما آقای فرضی‌پور که چه‌گونگی این جابه‌جایی و معنی به دست آمده را درک نکرده‌اند، جمله‌ی موصولی «که شد حل مسائل» را برای بار دوم و این بار به جمله‌ی «دلی که بعدها جایگاهی شد برای...» معنی کرده‌اند.

از این‌ها که بگذریم می‌رسیم به نکاتی که در پایین درباره‌ی آن‌ها توضیح می‌دهم.

۱- آقای فرضی‌پور در نوشته‌ی خود کلمه‌ی مه را استعاره دانسته‌اند برای پیکر آدم (انسان‌ها) و قطره‌ی سیاهی، خال سیه و هندوی مقبل هر سه را استعاره برای دل یا قلب آورده‌اند، بدون آن که برای این استعاره‌ها قراین یا ملائمی در بیت‌های مربوطه نشان داده باشند یا این که از قراین و ملائم در بیت‌هایشان اثری وجود داشته باشد یا ایشان توانسته باشند در تایید نظر خود از متون کهن فارسی اعم از نظم یا نثر شاهدهی ارائه کرده باشند.

۲- جناب فرضی‌پور با وجود توضیحات کافی که من داده‌ام و با آوردن بیتهی مشابه از خود حافظ باز هم تشخیص نداده‌اند که جمله‌ی اسنادی «شد حل مسائل» جمله‌ی موصولی ست برای گروه اسمی روز ازل و به همین دلیل اگر آن را حذف کنیم، آن چه باقی می‌ماند جمله‌ی نحوی ست، نه غیر نحوی.^۱

۳- تشخیص نداده‌اند که این جمله‌ی موصولی هم‌چون همه‌ی جمله‌های موصولی از وابسته‌های پسین هسته‌ی خود است و جایگاه آن طبق قواعد ساخت جمله‌های فارسی بعد از گروه اسمی (هسته‌ی خود) است که آن را توصیف می‌کند.^۱

۴- آشنانبودن ایشان است با هنجارگریزی نحوی و در این بیت با اعمال فرایند یا گشتار خروج، و در نتیجه خروج جمله‌ی موصولی از بعد از گروه اسمی و هسته‌ی خود و قرارگرفتن بعد از فعل جمله‌ی اصلی.^۱

۵- آقای فرضی‌پور به علت عدم دقت کافی در مطالعه‌ی مقاله‌ی من، تصور کرده‌اند که من از روی سلیقه و دل‌بخواه جمله‌ی موصولی را به بعد از قید روز ازل برده‌ام، و این برداشت ایشان سبب شده تا انتقال جمله‌ی موصولی را «پس و پیش کردن یک حرف» بدانند.

نکاتی را که توضیح دادم و نکات ناگفته‌ی دیگر همه و همه حکایت از عدم مطالعه‌ی کافی ایشان در ادبیات کهن و بویژه در دستور

زبان فارسی، می‌کنند. بنابر این اگر بعد از آن همه توضیح و استدلال و شاهدآوردن من، در مقاله‌ی ذکر شده، ایشان معترف گشته‌اند که: «این معنی جدید برای من قابل هضم و فهم نیست» حقیقت را گفته‌اند. پس بهتر بود که با حوصله و تامل بیش‌تر و بعد از مطمئن‌شدن از دانستگی‌های خود دست به قلم می‌بردند. این بی‌طاقتی و عجله‌کردن برای چاپ نوشته‌هایشان در مقاله‌ی بار امانت ایشان در **حافظ** شماره‌ی ۳۴ هم کاملاً مشهود بود.

آقای فرضی‌پور که مستندات‌شان برای درست جلوه‌دادن نظر خود درباره‌ی بیت به همان دو بیتهی افضل‌الدین کاشانی خلاصه شده است، توجه نکرده‌اند که کاشانی نگفته یک قطره‌ی روح چکید، بلکه نتیجه‌ی زدن صد نیشتر از عشق را بر رگ روح یک قطره گفته و آن را دل نامیده‌اند که بگوید دل هم از روز ازل آماج زخم عشق بوده. دل با زخم خوردن از عشق به وجود آمده، درست چون قطره‌ی که از زخم نیشتر عشق بر رگ روح فروچکیده و توجه نکرده‌اند که حافظ گفته: «قطره‌ی سیاهی از کلک تو... نه قطره‌ی روح یا قطره‌ی از روح». حافظ به صراحت خال سیه یا هندوی مقبل را در وجه شبه‌های سیاهی و اندازه برای خال به قطره‌ی مرکب سیاه تشبیه نموده که از کلک فرومی‌چکد نه به قطره‌ی از رگ روح که حتماً بایستی سیاه می‌بود تا حافظ آن را قطره‌ی سیاه می‌نامید. از همه مهم‌تر این است که مگر روح را که خداوند در قالب انسان دمید، دارای خون سیاه بود که حافظ قطره‌ی از رگ روح یعنی خون روح را قطره‌ی سیاه گفته باشد.

نوشتن یک مقاله‌ی تحقیقی - پژوهشی تا اندازه‌ی وقت‌گیر و در نتیجه اندکی دشوار است، و برعکس نفی کردن چنین مقاله‌ی بدون ارائه‌ی دلیل و مستندات و در یکی دو جمله بسیار راحت و آسان که متاسفانه جناب فرضی‌پور همین شقّ اخیر را برگزیده‌اند. ■

پی‌نوشت



۱- علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب **ساخت زبان فارسی** اثر دکتر خسرو غلامعلی‌زاده مراجعه کنند.

فرهنگ‌نامک موضوعی غزلیات حافظ

مقدمه و تعلیقات و فهرس و ترجمه‌ی آیات و احادیث و اشعار

پیش‌شماره و فهرست مطالب و فهرست اشعار
شماره اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم
مجموعه‌ی هفتم و هشتم و نهم و دهم
۱۳۸۵

از:
خسرو طغرل



تهران ۱۳۸۵